



جدایی فرزندان از خانواده‌ها

۱۰



Email: info@terrorspring.com
Web: www.terrorspring.com

مرحله از «انقلاب ایدئولوژیک» ایجاب می‌کرد که با طلاق، پیوندهای عاطفی خود را با همسر خود کنار بگذارند. مسعود بنی‌صدر گزارش می‌دهد که این روند طی «نشست ایدئولوژیک اعضای عالی‌رتبه و اجرایی» پس از شکست سازمان مجاهدین خلق در ایران چگونه شکل گرفت:

اولین کاری که در بغداد باید انجام می‌دادم، تماشای نوار ویدئویی یک جلسه ایدئولوژیک برای «اعضای اجرایی و عالی رتبه» بود. این نشست که «امام زمان» نام داشت با یک سوال ساده آغاز شد: «ما همه دستاوردها و هر چه داریم مدیون چه کسی هستیم؟ ... رجوی آنطور که من فکر می‌کردم ادعا نمی‌کرد امام زمان ماست، بلکه فقط می‌گفت ما همه چیز را مدیون امام زمان هستیم ... هدف این بود که نشان دهیم در صورت اتحاد بیشتر می‌توانیم به تهران برسیم. رهبر ما همانطور که با امام زمان و خدا بود؛ حاضر بود هر آنچه در اختیار داشت (که در واقع همه ما بود!) را فدای خدا کند، با این ادعا که تنها چیزی که در ذهنش بود انجام خواست خدا بود... انتظار می‌رفت به این نتیجه برسیم که هیچ حائلی بین رجوی و امام زمان وجود نداشت. با این حال بین ما و او [رجوی] حائلی وجود داشت... که مانع از آن می‌شد که او را به وضوح ببینیم. این «حائل» نقطه ضعف ما بود. اگر نقطه ضعفمان را تشخیص می‌دادیم، می‌دیدیم که چرا و چگونه در عملیات فروغ و جاهای دیگر شکست خوردیم. مسعود و مریم [رجوی] هیچ شکی نداشتند که حائل

در همه موارد ما، همسر فعلی ماست.

دستور این سازمان برای "طلاق دسته جمعی" باعث ناراحتی و سردرگمی روانی بسیاری شد. مسعود بنی‌صدر جو داخل قرارگاه اشرف در این مدت را شرح می‌دهد:

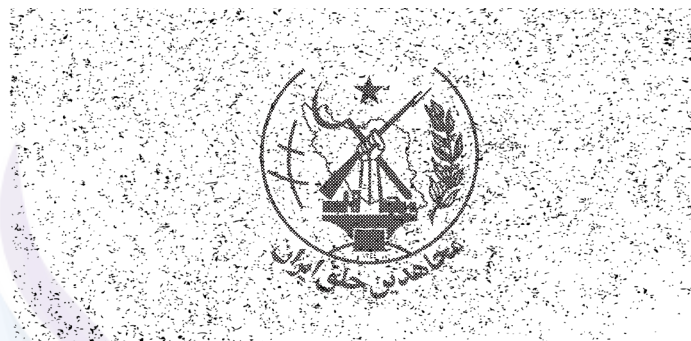
فضای پایگاه کاملاً متفاوت بود... حال و هوای بدبختی بی‌وقفه بود... به نظر می‌رسید همه در مرحله جدید «انقلاب ایدئولوژیک» بودند. تنها بحث مشروع در مورد انقلاب و تبادل تجربیات مربوطه بود. جدا از آن هیچ چیز مهم نبود. هیچ دنیای بیرونی وجود نداشت... حتی افراد مجرد بیچاره نیز مجبور بودند که نقطه ضعف‌های خود را طلاق دهند، بدون اینکه بدانند منظور از این نقطه ضعف‌ها چه کسی است. ظاهراً پاسخ این بود که تمام زنان یا مردانی را که نسبت به آنها احساس عشق داشتند طلاق دهند. فقط بعداً متوجه شدم که سازمان نه تنها طلاق قانونی بلکه طلاق عاطفی یا «ایدئولوژیک» را نیز خواستار است. در دلم باید آنا [همسرش] را طلاق می‌دادم و در واقع باید یاد می‌گرفتم که از او به عنوان حائلی که بین رهبرمان و خودم ایستاده است متنفر باشم.

رجوی در آن جلسه اعلام کرد که به عنوان «رهبر ایدئولوژیک» ما دستور طلاق دسته جمعی از همسرانمان را صادر کرده است. او از همه خواست که انگشترهایشان را تحویل دهند. آن جلسه عجیب‌ترین و نفرت‌انگیزترین جلسه‌ای بود که تا به حال در آن

ابدالدهر زن و مردها از هم. چه در عمل چه در ذهن!" بدون آنکه موضوع طلاق های ایدئولوژیک علنی شود، با اعلام مسئول اول شدن مریم رجوی در تاریخ ۲۶ مهر ۱۳۶۸، انقلاب ایدئولوژیک (مرحله دوم) رسماً اعلام شد.^۱

دنیای درونی مجاهدین، اگر اصلاً مورد بررسی قرار گیرد، هنوز برای ناظران غربی یک معما است و این سیاست عمدی مجاهدین است که آن را حفظ می‌کند. به همین دلیل، اهمیت کمی به این جنبه از سازمان آنها داده شده است. با این حال فرهنگ فرقه یکی از خطرناک ترین اشکال جامعه است. اولاً به این دلیل که ابتدایی ترین حقوق بشر، حتی حق تفکر را از اعضا سلب می‌کند. مجاهدین ازدواج های اجباری و بعداً طلاق های اجباری انجام داده اند، فرزندان را از والدینشان جدا کرده و آنها را تحت سرپرستی حامیان خود در کشورهای مختلف قرار داده است.^۲

«فداکاری هایی که هر یک از اعضا در گروهک لازم بود انجام دهند در یک سلسله «انقلاب های ایدئولوژیک» توسط رهبری گروه (مسعود رجوی) بیان می‌شد. رهبری از اعضا خواست که خود را از هرگونه وابستگی جسمی و عاطفی جدا کنند تا «ظرفیت مبارزه» خود را افزایش دهند. در مورد زوج های متاهل، این



پس از شکست عملیات فروغ جاویدان (سوم تا هفتم مرداد ۱۳۶۷)، مسعود رجوی که فرماندهی این عملیات را به عهده داشت بجای آنکه مسئولیت پذیرفته و پاسخگوی تحلیل های اشتباهش باشد، در سری نشست هایی که در بهار و تابستان ۱۳۶۸ برگزار شد مسئولیت شکست عملیات را به عهده رزمندگان ارتش آزادی بخش و اعضای سازمان مجاهدین انداخت. حرف او این بود که شما، رزمندگان، بجای آنکه با تمام وجود با دشمن بجنگید، به زن یا شوهر خود فکر می‌کردید. اگر هم زن و شوهر نداشتید به فکر زن و شوهر خیالی خود بودید. بنابراین شما وجود خود را بطور کامل و " ۱۰۰ در ۱۰۰ " در اختیار من قرار نداده بودید. علت آن شکست خود شما هستید! راه حل: "طلاق

۱- <https://iran-interlink.org/wordpressfa>

۲- <https://publications.parliament.uk/pa/cm200203/cmselect/cmcaff/405/405we10.htm>



داد که همه بچه‌ها از عراق به اروپا و آمریکا و سایر کشورها فرستاده شوند. حدود ۸۰۰ کودک از عراق به کشورهای دیگر فرستاده شدند و به حامیان مجاهدین در این کشورها سپرده شدند.^۴

فرماندهان مجاهدین خلق از همه اعضا خواستند که افکار جنسی نادرست را علناً آشکار کنند. منوچلور عبدی، ۵۵ ساله ای که او نیز سازمان مجاهدین خلق را در آلبانی ترک کرد، گفت که جلسات اعتراف هر روز صبح برگزار می‌شد. او می‌گوید که حتی احساس عشق و دوستی غیرقانونی بود. او می‌گوید: «باید اعتراف کنم که دلم برای دخترم تنگ شده بود. آنها سر من فریاد می‌زدند. آنها مرا تحقیر می‌کردند. می‌گفتند خانواده‌ام دشمن هستند و دلتنگی برایشان تقویت دست آخوندهای تهران است.»

شرکت کرده بودم. تقریباً یک هفته ادامه داشت...^۳

رجوی به پیروان خود می‌گفت که شکست نور جاویدان یک اشتباه نظامی نبود، بلکه ریشه در افکار اعضا نسبت به همسرانشان داشت. عشق آنها اراده آنها را برای مبارزه تضعیف کرده بود. در سال ۱۹۹۰، به همه زوج‌های داخل کمپ دستور طلاق داده شد - و زنان حلقه‌های ازدواجشان را با آویزهایی که روی صورت مسعود حک شده بود، جایگزین کردند. همسران از هم جدا شدند و فرزندانشان توسط حامیان مجاهدین خلق در اروپا برای «پذیرفتن» فرستاده شدند.

در اصل فاز بعدی انقلاب ایدئولوژیک سازمان، یک سال بعد از طلاق خانواده‌ها برای پایان دادن به کانون خانواده به طور کامل بود. به بهانه ی جنگ در عراق، مسعود رجوی دستور

۳- <https://www.refworld.org/docid/45d085002.html>

۴- https://books.google.com/books?id=C_aAAgAAQBAJ&lpg=PT238&ots=w6h3AbzDSy&dq=%22ideological%20revolution%22+%20rajavi&pg=PT238#v=onepage&q=%22ideological%20revolution%22%20%20rajavi&f=false

احساس می‌کنید وارد دنیای خیالی زنبورهای کارگزن شده‌اید. البته مردانی در اطراف هستند. حدود ۵۰ درصد از سربازان مرد هستند. اما به هر طرف که چرخیدیم، زانی را دیدم که لباس‌های خاکی پوشیده و روسری‌های گلی به تن داشتند، با وانت‌های سفید یا کامیون‌های سبز ارتشی در امتداد خیابان‌ها به جلو و عقب می‌رفتند، به جلو خیره می‌شدند، کمی مات و مبهوت یا هدفمند راه می‌رفتند.

الیزابت روبین می‌گوید: "مجاهدین خلق تنها ارتش در جهان است که سپاه فرماندهی آن عمدتاً از زنان تشکیل شده است."

بسیاری از تحلیلگران، از جمله روبین، سازمان مجاهدین خلق را به عنوان یک فرقه توصیف می‌کنند و به وفاداری این گروه به رجوی‌ها اشاره می‌کنند. طبق گزارش‌ها، زنان مسن‌تر در اواخر دهه ۱۹۸۰ مجبور به طلاق از شوهران خود شدند و دختران جوان‌تر نمی‌توانند ازدواج کنند یا بچه‌دار شوند.^۵

او در ادامه‌ی گزارشش می‌گوید: رجوی دوست داشت زنان را در اطراف خود داشته باشد و ساختار فرماندهی را اصلاح کرد تا مردان را با زنان جایگزین کند و این بار آن را "انقلاب مشروطه"

بتول سلطانی در سال ۱۹۸۶ به همراه همسر و دختر شیرخوارش به سازمان مجاهدین خلق پیوست. در ابتدا خانواده او توانستند با هم زندگی کنند، اما در سال ۱۹۹۰، او می‌گوید که مجبور به طلاق شد و دختر پنج‌ساله و پسر تازه متولد شده خود را که برای بزرگ شدن توسط هواداران مجاهدین خلق به خارج فرستاده بودند، رها کرد. سلطانی مدعی است که از سال ۱۹۹۹ چندین بار مجبور به برقراری رابطه جنسی با مسعود رجوی شده است.^۵

در واقع، انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین را به موجوداتی غیرعادی و گیج‌کننده تبدیل کرد. اتهامات مبنی بر اینکه مجاهدین خلق یک فرقه هستند، ناشی از تحولات داخلی در سال ۱۹۸۵ است. نتیجه‌ی این بحث‌ها هر چه باشد، مشخص است که مجاهدین یک سازمان متعارف نیستند.^۶

الیزابت روبین که یک روزنامه‌نگار آمریکایی است در سفری که به اردوگاه مجاهدین داشت گزارش‌های پر رمز و رازی را ارائه کرده است. او ورود به اردوگاه را که بیشتر اعضایش را زنان تشکیل می‌دادند اینطور توصیف می‌کند:

۵- <https://www.theguardian.com/news/2018/nov/09/mek-iran-revolution-regime-trump-rajavi>

۶- <https://jamestown.org/program/mojahedin-e-khalq-saddams-iranian-allies/#.VbauOrOqpBc>

۷- <https://www.cfr.org/backgrounder/mujahadeen-e-khalq-mek>

بلکه کورکورانه از رهبران خود پیروی می‌کنند. نادره افشاری، یکی از مجاهدین سابق به من گفت: «هر روز صبح و شب بچه‌ها از سن ۱ و ۲ سالگی باید جلوی پوستر مسعود و مریم می‌ایستادند، به آنها سلام می‌کردند و برایشان ستایش می‌کردند». افشاری که در آلمان مستقر شده بود و مسئولیت پذیرایی از کودکان مجاهد در طول جنگ خلیج فارس را بر عهده داشت، گفت که زمانی که دولت آلمان تلاش کرد تا کودکان مجاهد را در سیستم آموزشی خود جذب کند، مجاهدین نپذیرفتند. بسیاری از بچه‌ها به مدارس مجاهدین به ویژه در فرانسه فرستاده شدند. افشاری ادامه داد: رجوی‌ها این بچه‌ها را سربازان نسل بعد می‌دیدند. می‌خواستند آنها را شستشوی مغزی دهند و کنترلشان کنند.» که شاید الگوی داستان و زندگی آنها را توضیح دهد: سفری به سوی قدرتمند شدن و روشنایی در راه قربانی کردن خود با الهام از نور و خرد مریم و مسعود.^۸

یکی از کودکان قربانی انقلاب ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین و از کسانی که از خانواده اش جدا شده و به اروپا فرستاده شده بود، امین گل مریمی است.

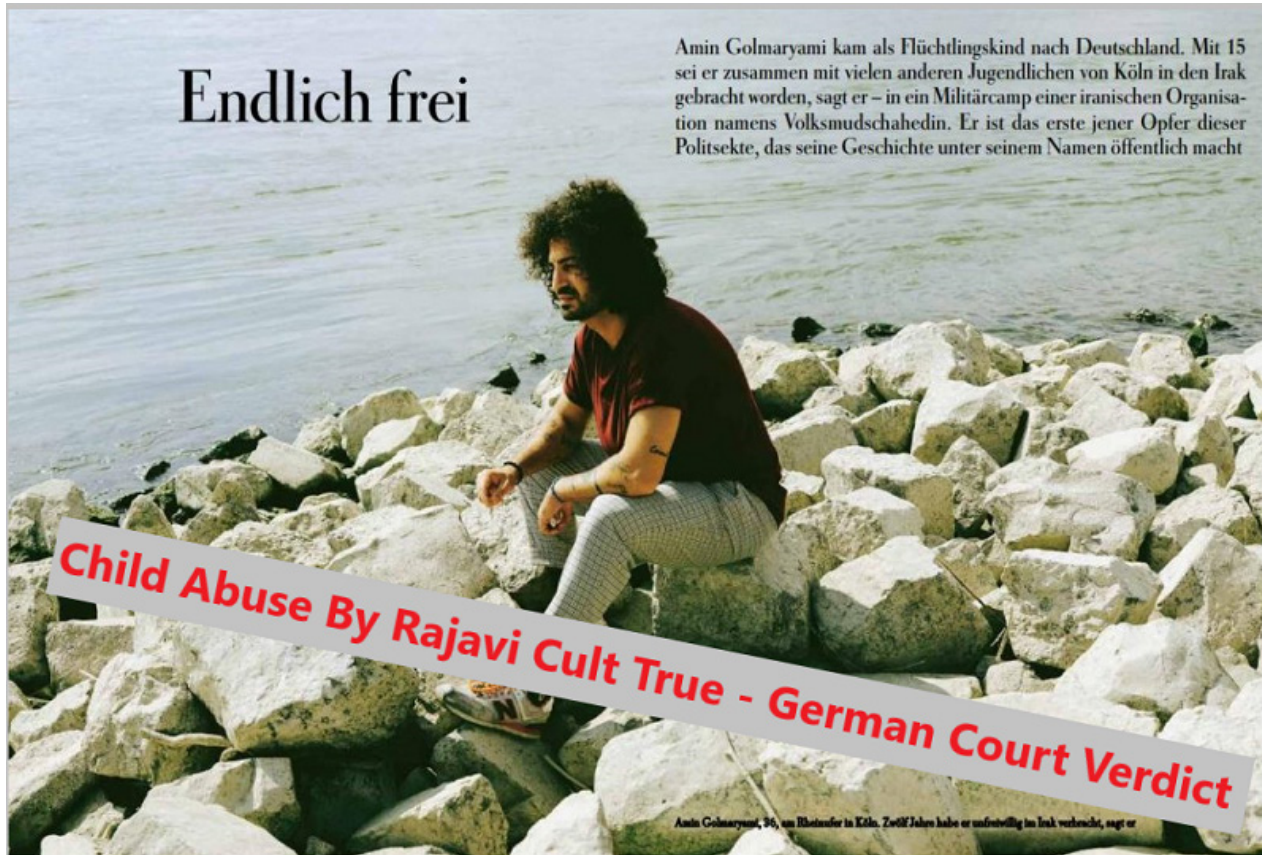


۸- <https://www.nytimes.com/2003/07/13/magazine/the-cult-of-rajavi.html>

نامید. همچنین از نظر سیاسی زیرک بود و چاشنی جذابی را به روابط عمومی آنها در غرب اضافه کرد.

سحر ۱۹ ساله در گفت و گو با روبین می‌گوید: «مادرم هنگام دستگیری باردار بود و من در سال ۱۳۶۲ در زندان اوین به دنیا آمدم. وقتی یک ساله بودم پدرم را به دلیل حمایت از مجاهدین اعدام کردند. حالا من با یک کاسکاول (ماشین زرهی برزلی) رانندگی می‌کنم. مادرم در پایگاه دیگری است. این یکی از دلایلی بود که تصمیم گرفتم به ارتش بپیوندم.»

روبین می‌گوید: «بیشتر دخترانی که با آن‌ها ملاقات کردم در مدارس مجاهدین اشرف بزرگ شده بودند، جایی که جدا از والدین خود زندگی می‌کردند. ملاقات با خانواده در شب‌های پنجشنبه و جمعه مجاز بود. هنگامی که عراق به کویت حمله کرد، بسیاری از این دختران به اردن منتقل شدند و سپس به کشورهای مختلف - آلمان، فرانسه، کانادا، دانمارک، انگلستان، ایالات متحده - قاچاق شدند، جایی که توسط قیم‌هایی که معمولاً از طرفداران مجاهدین بودند، بزرگ شدند. هنگامی که ۱۸ یا ۱۹ ساله بودند، بسیاری از آنها تصمیم گرفتند به عراق برگردند و صفوف جوانترین نسل مجاهدین را پر کنند. اگرچه «تصمیم» احتمالاً کلمه درستی نیست، زیرا از روزی که به دنیا آمدند، به این دختران و پسران آموزش داده نشد که خودشان فکر کنند،



خود در کمپ اشرف را نداشتند.

امین گل مریمی در کودکی به آلمان آمد. او می‌گوید وقتی ۱۵ ساله بود، به همراه بسیاری از جوانان دیگر از کلن به عراق برده شد - به اردوگاه نظامی که توسط یک سازمان ایرانی به نام مجاهدین خلق اداره می‌شود. او اولین نفر از قربانیان این فرقه سیاسی است که داستان خود را به نام خود علنی می‌کند.

او کمتر آلمانی را با لهجه صحبت می‌کند و با این حال گاهی از کلمات زبان مادری خود، فارسی استفاده می‌کند. ترجمه آنها دشوار نیست، توضیح آنها دشوارتر است: برای مثال Almaas-e ensaani به معنای "الماس انسانی" است. این یکی از مفاهیم اصلی ایدئولوژیک سازمانی است که او در کودکی در چنگال آن افتاد، گل مریمی می‌گوید: تصور پشت این کار این است که همه یک الماس در درون خود دارند که خدشه دار شده است. این خود شخص با خواسته‌هایش است که مقصر است - مانند خانواده. باید از همه اینها چشم‌پوشی کرد. تنها از طریق وفاداری به یک رهبر می‌توان «پاک» شد. این توضیح را شاهدان دیگری نیز می‌گویند.

امین گل مریمی در سال ۱۳۶۴ در شهر آبادان در جنوب غربی ایران به دنیا آمد. پدر و مادر او قبلاً مبارزان مقاومت مجاهدین خلق بودند. در سال ۱۹۷۹ آنها و دیگر گروه‌های مخالف، شاه ایران را سرنگون کردند. اما رژیم اسلامی آخوندی که متعاقباً به

مجله ی دیت سایت آلمان در گفت و گو با امین گل مریمی اذعان داشت که در دادگاه آلمان پنج مدرک علیه مجاهدین خلق تأیید شد.

دادگاه تأیید کرد که آنچه که سازمان مجاهدین خلق برای توجیه منطقی قاچاق فرزندان مجاهدین از عراق به اروپا در سال ۱۹۹۱ ادعا می‌کند، صحت ندارد. در واقع، رهبران گروه نمی‌خواستند جان بچه‌ها را نجات دهند، اما هدفشان تخریب ساختار خانواده بود. دادگاه بر اساس بررسی‌ها و تحلیل‌های انجام شده توسط روزنامه نگار، این امر را کاملاً قابل قبول دانست.

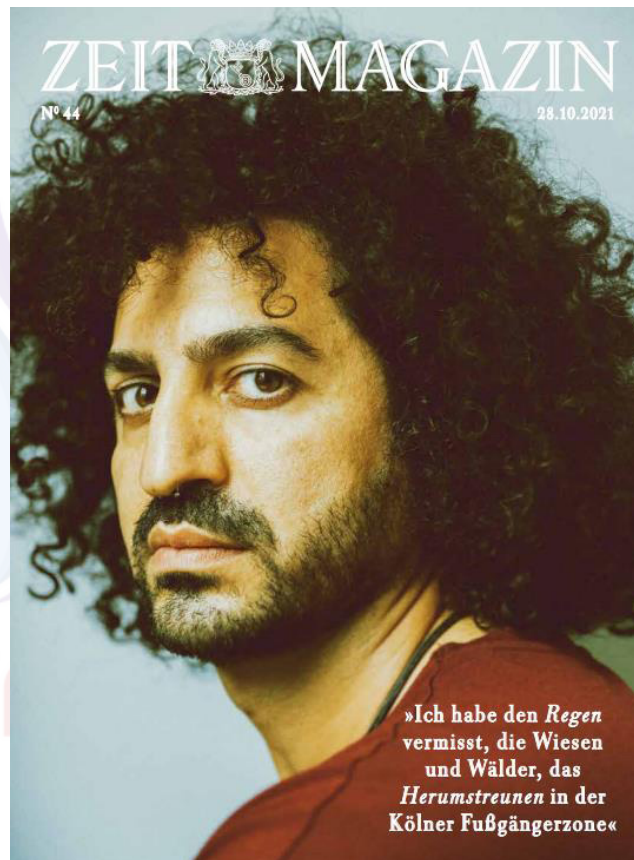
دادگاه تأیید کرد که امین گل مریمی کودک سربازی بود که توسط ماموران مجاهدین خلق به عراق برده شد و در آنجا بر اساس اسناد موجود و شهادت سایر کودکان سرباز سابق آموزش‌های نظامی دید.

دادگاه تأیید کرد که امین گل مریمی بلافاصله پس از ورود به اردوگاه مجاهدین خلق عراق، مادرش را ملاقات نکرد. دو هفته طول کشید تا او با مادرش در حضور سایر اعضای زن که آنها را زیر نظر داشتند ملاقات کرد. در واقع، ماموران مجاهدین خلق به امین قول داده بودند که او را به عراق ببرند تا مدت کوتاهی نزد مادرش بماند و سپس به اروپا برگردند، اما به گفته امین و سایر کودکان سرباز، آنها به جز یک در سال اجازه ملاقات با والدین

قدرت رسید به مجاهدین اجازه شرکت در حکومت را نداد و آنها را تحت تعقیب قرار داد. مجاهدین خلق پس از آن حملاتی را علیه کارمندان دولت انجام دادند و در نهایت به تبعید گریختند که بیشتر آنها به عراق رفتند.

هنگامی که یک اتحاد به رهبری ایالات متحده در سال ۱۹۹۱ در جریان جنگ دوم خلیج فارس به عراق حمله کرد، مجاهدین خلق از جریان پناهندگان برای فرستادن صدها کودک به خارج از کشور استفاده کردند. مجاهدین خلق امروز می گویند برای نجات آنها از بمب ها و جنگ این کار را کرده اند اما این کار برای شکستن ساختار خانواده و تقویت روحیه جنگندگی نیز بوده است. امین گل مریمی هم آنجا بود و دو برادرش علیرضا و حنیف هم بودند.

امین گل مریمی سفر را تکه تکه به یاد می آورد. او می گوید مادرم برای مدت طولانی جلوی اتوبوس ایستاد، گریه کرد و دست تکان داد. آنها را به آلمان بردند. او و حدود ۱۵۰ کودک دیگر به کلن آمدند. گل مریمی در خانه ای در منطقه مسچنیچ اسکان داده شده بود، او یک خانه نیمه کاره مخروبه را به یاد می آورد. بچه ها به عنوان پناهجویان خردسال بدون همراه و تحت مراقبت کارمندان و معتمدین مجاهدین خلق آنجا بودند. ده نفر از آنها در یک اتاق می خوابیدند. گل مریمی می گوید: دلم برای مادرم خیلی تنگ شده بود. بعضی ها را کتک زدند، خیلی ها چیزی برای خوردن نداشتند. امین وارد مدرسه شد و به سرعت



مادرانه و در آغوش گرفتن او را داشته است. کادر مجاهدین خلق به او اطمینان داده بودند که اگر عراق را دوست نداشته باشد، می تواند پس از چند هفته برگردد و او آنها را باور کرده بود.

امین بار دیگر برادرش حنیف را در یک فیلم تبلیغاتی که کادرها به او و دیگر بچه ها نشان دادند، دید: حنیف در عراق در حال راهپیمایی دسته جمعی بود. در نهایت او را متقاعد کردند که همانند برادرش حنیف باید از همین راه برود و سرانجام او و قبل از او، برادر بزرگترش علیرضا هم راهی عراق شدند.

امین می ترسید که تمام خانواده و همه دوستانش به تدریج او را ترک کنند. اینکه مجبور شود در آلمان تنها بماند. او عراق را به عنوان یک اردوگاه بزرگ برای تعطیلات تصور می کرد. در اصل او یک کودک نابالغ بود و خودش می گوید: «آنها من را دستکاری کردند.»

در بدو ورود به کمپ او تصمیم گرفت که آنجا را ترک کند اما برادرش او را منصرف کرد. کم کم خودش را با شرایط وفق داد، ساعت ۴ صبح بیدار شد، راهپیمایی کرد، تیراندازی و راندن تانک را یاد گرفت. و بعد از دو هفته مادرش را در حالیکه زنان همراهش جاسوسی اش را می کردند ملاقات کرد.

پس از آن او فقط سالی یکبار امکان ملاقات با مادرش را داشته است و کم کم از مادرش متنفر می شود. او می گوید که

آلمانی یاد گرفت. بیشتر بچه های ایرانی از او بزرگتر بودند و در دبیرستان مارتین لوترکینگ در کلن ویدن درس می خواندند. یکی از معلمان آن زمان به یاد می آورد: بچه ها "خوشحال و سخت کوش" بودند. اما یک چیز متعصبانه نیز در آنها وجود داشت. عده ای رهبر مسعود رجوی و همسرش مریم را «مثل خدایان» می پرستیدند.

یک بار او نزد یکی از دوستان مدرسه ای آلمانی ماند و از اینکه پدر و مادرش هر دو او را هنگام شب بخیر بوسیدند شگفت زده شد. "آن موقع بود که فهمیدم زندگی من بسیار متفاوت است."

از اواسط دهه ۱۹۹۰، برخی از معلمان متوجه شدند که بچه های مجاهد خلق به طور ناگهانی از کلن ناپدید شدند. نوجوانان ۱۴، ۱۵، ۱۶ ساله ناگهان در کلاس های خود حاضر نشدند.

امین گل مریمی می گوید در سال ۱۹۹۹ برادرش حنیف ۱۸ ساله نیز ناپدید شد. حنیف به امین و برادر سومشان علیرضا دستور داد تا برای خداحافظی به یک نقطه ملاقات مخفی در وستفردیوف کلن بروند. حنیف گفت: من به عراق می روم. مقصد او در آنجا مقرر مجاهدین خلق، یک اردوگاه نظامی بود. کادرها به او قول داده بودند که در آنجا با مادرش ملاقات کند. امین گل مریمی می گوید که با شنیدن این حرف ها شوکه شده و اشک ریخته است. حنیف گل مریمی که اکنون در کانادا زندگی می کند - می گوید که در آن زمان دلتنگی بدی داشته و آرزوی نصیحت

منتظر بازگشت به عراق و به نزد مجاهدین بود، در صحبت با افراد مختلف و فکر در مورد آنچه بر او گذشته، متوجه می‌شود که تصمیم او برای بازگشت به نزد مجاهدین در عراق، تصمیم خودش نیست، بلکه تحت تاثیر آنها قرار گرفته است. اینچنین است که نظرش تغییر کرده و تصمیم می‌گیرد در سوئد بماند. او اکنون در سوئد یک افسر پلیس است.^{۱۱}



هنوز عواقب نداشتن یک خانواده عادی را احساس می‌کند.^۹ از دیگر کودکانی که از خانواده هایشان در اردوگاه منافقین جدا شدند میتوان حنیف عزیزی را نام برد. او در یک پایگاه نظامی در صحرای عراق بزرگ شد. پدر و مادر او از مبارزان جنبش شورشی ایران مجاهدین خلق بودند. پس از کشته شدن پدرش در جنگ، حنیف که نه سال داشت به همراه برادرش به سوئد فرستاده می‌شوند. او به سختی با کشور جدید سازگار می‌شود. آنها دو سال اول نزد یک خانواده از هواداران سازمان مجاهدین بودند، اما به دلیل خشونت خانگی و نبود محبت، اداره کودکان و نوجوانان آنها را از این خانواده گرفته و سرپرستی آنها را به یک خانواده سوئدی می‌دهد. در نوجوانی دوباره با جنبش شورشی مجاهدین در تماس است. او که مشتاق معاشرت و ملاقات احتمالی با مادرش بود، به عراق می‌رود تا در مجاهدین خلق جنگجو شود. در آنجا مغزشوئی شده و مصمم می‌شود که به مجاهدین بپیوندد. اما برای حل و فصل برخی از کارها و نیز برای آنکه برادر کوچکترش را هم با خود به نزد مجاهدین برگرداند، اجازه پیدا می‌کند به سوئد بازگردد. در فاصله ای که

۹- <https://www.zeit.de/zustimmung?url=https%3A%2F%2Fwww.zeit.de%2Fzeit-magazin%2F2021%2F44%2Famin-golmaryami-flucht-irak-volksmudschahedin-militaercamp-organisation>

۱۰- <https://iran-interlink.org/wordpress/child-abuse-by-rajavi-cult-true-german-court-verdict>

۱۱- <https://iran-interlink.org/wordpress/hanif-azizi-book-review>



و سایر کشورها فرستاده شدند. در طی سال های دوری عده ی زیادی از پدر و مادرهای این کودکان جان خود را از دست داده و هرگز موفق به دیدار دوباره ی فرزندان شان نشدند. عده ای از این کودکان با آرزوی ملاقات مجدد والدینشان و با فریب حامیان مجاهدین مجدداً پس از سال ها به اردوگاه مجاهدین بازگشته و تحت مراقبت و شست و شوی مغزی قرار گرفتند. برخی از آنها نیز خود را نجات داده و برای همیشه به این سازمان مخوف پشت کردند. سرنوشت عده ی دیگری از این کودکان نامعلوم است. با وجود اینکه «رهایی و برابری حقوق زنان» هم به عنوان یک هدف سیاسی و هم یک استراتژی در سازمان بود اما زنان و مادران را از طبیعی ترین حق خودشان یعنی حق و محبت مادری منع کرد و سالیان متمادی زنان ، فرزندان و البته پدران را با شست و شوی مغزی و فرمانبرداری محض و گرفتن اراده و قدرت تصمیم گیری شکنجه کرد.

سازمان مجاهدین خلق متهم است که از سال ۱۳۶۹ و آغاز دهه ۷۰ شمسی/ آغاز دهه ۹۰ میلادی صدها کودک را که در قرارگاه ها و پایگاه های این سازمان در عراق ساکن بودند از پدر و مادرشان جدا و آنها را از عراق به کشورهای مختلف فرستاده است. تعداد این کودکان بین ۷۰۰ تا ۹۰۰ نفر برآورده می شود. با این اقدام سازمان مجاهدین کودکان را از پدر و مادر محروم و بنیاد خانواده را نابود کرد. سازمان مجاهدین در مورد سرنوشت این کودکان هیچ گزارشی منتشر نکرده و از وضعیت بسیاری از آنها اطلاعی در دست نیست.

سازمان مجاهدین همچنین متهم است که چندین سال با فریبکاری و وعده اینکه این کودکان می توانند به عراق رفته تا در آنجا پدر و مادرشان را ببینند، ده ها نفر از همان کودکان را بطور غیر قانونی از کشورهای مختلف اروپائی به عراق برگردانده و با جلوگیری از خروج آنها از عراق، آنها را به سربازی اجباری در آورده است. برخی از آن کودک سربازان سابق اینک با انجام مصاحبه یا نوشتن خاطرات، از آنچه که بر آنها گذشته است سخن می گویند.^{۱۲}

نتیجه گیری: حدود ۷۰۰ تا ۹۰۰ کودک زیر یک سال تا ۱۷ سال به بهانه ی جنگ در عراق و حفاظت از کودکان در سازمان مجاهدین از خانواده هایشان جدا شده و به کشورهای اروپایی

۱۲- http://www.hanifhidarnejad.com/Hidarnejad/index.php?option=com_content&task=view&id=11962&Itemid=242



TerrorSpring

Email: info@terrorpring.com

Web: www.terrorpring.com